

لزوم رعایت مبانی کلامی در ترجمه قرآن مجید

□

یعقوب جعفری

□

ترجمه آیات قرآن مجید و برگردان آن به زبان‌های دیگر کاری بس دشوار است و دانشی گسترده و حوصله‌ای بسیار و تسلطی فراوان به زبان عربی و زبان ترجمه را طلب می‌کند و کمتر کسی می‌تواند این ویژگی‌ها را در خود جمع کند و مرد این میدان باشد. از این رو می‌بینیم هر ترجمه‌ای به هر زبانی منتشر می‌شود با وجود دقت و تعمقی که مترجم مدعی آن است، باز کاستی‌ها و اشتباهات فراوانی در آن دیده می‌شود و به همین جهت می‌توان این پرسش را مطرح کرد که آیا به راستی ترجمه دقیق قرآن دور از دسترس بشر است؟ البته هر زبانی ظرافت‌ها و ریزه کاری‌ها و کنایه‌ها و تمثیل‌ها و تعبیرهای خاصی دارد که ترجمه دقیق آنها به زبان دیگر مشکل می‌نماید. ولی دشواری‌های ترجمه قرآن فراتر از این موضوع است؛ زیرا در ترجمه قرآن علاوه بر ظرافت‌های خاص زبان عربی، مفاهیم بلند آیات قرآنی که در قالب الفاظی بسیار فصیح آمده است، نیز باید مورد توجه قرار گیرد. یکی از دشواری‌های موجود در ترجمه قرآن، اشتغال آن بر یک سلسله مسائل و موضوعات اعتقادی است که به صورت کلی مطرح شده و بعضی از آنها مسلماً از آیات

متشابه قرآن است. چیزی که مسأله را مشکل کرده، وجود آراء و عقاید مختلف و ناهمگون در میان ارباب ملل و نحل و صاحبان نحله‌ها و فرقه‌های کلامی و اعتقادی است که متأسفانه مسلمانان به آن گرفتار شده‌اند و می‌بینیم که هر گروهی، از آیات اعتقادی قرآنی به گونه‌ای برداشت می‌کند که با اندیشه‌های پیش ساخته خود مناسب بداند و متأسفانه به جای این که اندیشه خود را در گرو آیات قرآنی قرار بدهد آیات قرآنی را زندانی افکار خود می‌سازد. این چیزی است که با مراجعه گذرا به تفاسیری که از سوی صاحبان آراء کلامی نوشته شده، مانند زمخسری و بیضاوی و فخر رازی، مشاهده می‌کنیم و در جای جای آن حضور افکار پیش ساخته مؤلف را می‌بینیم. شاید این یک حکمت الهی است که آیات قرآنی به گونه‌ای است که هر گروهی بتواند خود را با آن تطبیق دهد و این یکی از دلایل عدم تحریف قرآن و رمز جاودانگی آن است.

به خاطر همین ویژگی که آیات قرآنی دارد، حضرت علی علیه السلام در جریان محاجّه با خوارج، به ابن عباس دستور داد که با آنها با قرآن احتجاج نکند، و فرمود: *فان القرآن حمّال ذو وجه تقول و یقولون* یعنی در قرآن احتمال معانی مختلفی داده می‌شود و وجوه گوناگونی دارد.^۱ در ترجمه این گونه آیات چه باید کرد؟ آیا آنها را به همان حالت کلی باید ترجمه کرد که هر کسی، هر گونه خواست از آن برداشت کند؟ یا باید مبانی و اصول کلامی رعایت شود؟ واضح است که یک مسلمان نمی‌تواند و نباید از اعتقادات پذیرفته شده در مذهب خود دست بردارد و درباره آن بی تفاوت باشد. او باید قرآن را مطابق با اصول مسلم مذهب خود ترجمه کند؛ زیرا اگر چنین خواننده ترجمه گمراه می‌شود و ای بسا گرفتار اعتقادات باطلی بشود.

اگر از همان آغاز، اختلافات فکری و عقیدتی میان مسلمانان به وجود نیامده بود و این مکتب‌های کلامی تأسیس نشده بود و قرون بعدی اسلامی هم مانند عصر پیامبر خالی از هر گونه اختلافات مذهبی و عقیدتی بود، مناسب این بود که در ترجمه این گونه آیات، همان حالت کلی حفظ شود و بد آموزی نداشت، ولی چه باید کرد که ما در مقابل یک عمل انجام شده قرار گرفته‌ایم و امکان ندارد که خود را از آن دور کنیم. و اگر اصول و مبانی پذیرفته شده و مسلم خود را در ترجمه قرآن رعایت نکنیم خواننده را آزاد گذاشته‌ایم که اعتقادات باطل و غیر قابل قبولی داشته باشد.

بنابر این به حکم آن که ایران یک کشور شیعی مذهب است، هر ترجمه‌ای که در ایران منتشر می‌شود، می‌باید مبانی کلامی شیعه را رعایت کند و ترجمه‌ای که در آن اصول مسلم شیعه رعایت نشده باشد قابل قبول نیست.

در این جا ما نمونه‌هایی از این گونه آیات قرآنی را می‌آوریم و مختصری درباره آنها توضیح می‌دهیم. البته در این بحث، ترجمه خاصی مورد نظر ما نیست بلکه فقط مسائل را به صورت کلی مطرح می‌کنیم.

۱. عصمت پیامبران

همه مسلمانان بر لزوم عصمت پیامبران تأکید دارند و مسأله در کلیت آن مورد اتفاق دانشمندان فِرَق اسلامی است و تنها در بعضی از جزئیات اختلاف شده است که در کتب کلامی آمده است و متکلمان مسأله را با ادله گوناگونی اثبات کرده‌اند.^۱

با وجود این، عباراتی در آیات قرآنی آمده است که ظاهر آنها با عصمت انبیا سازگار نیست و چنین به نظر می‌رسد که به پیامبران نسبت گناه داده شده است. دانشمندان اسلامی در توجیه و تأویل این گونه آیات راه‌حل‌های گوناگونی ارائه کرده‌اند و بحث‌های مفصلی دارند، حتی بعضی از آنها کتاب‌های مستقلی در این باره نوشته‌اند که در این جا از دو کتاب یاد می‌کنیم.

۱. تزیه الانبیاء: که به وسیله متکلم شیعی معروف سید مرتضی علم الهدی نوشته شده است.

۲. عصمة الانبیاء: که به وسیله فخر رازی از متکلمان اهل سنت تألیف شده است.

متکلمان به طور مفصل موارد متعددی از آیات قرآنی را که به ظاهر با عصمت انبیا منافات دارد مورد بحث قرار داده‌اند و به خصوص درباره خوردن آدم از «شجره منهیه» و قضایای مختلف انبیا سخن گفته‌اند. مثلاً نظام و پیروان او گفته‌اند که گناهان منسوب به انبیا از روی سهو و غفلت بوده و با عصمت منافاتی ندارد.^۲ و اشاعره معتقدند که این نوع گناهان یا مربوط به قبل از بعثت است و یا از قبیل ترک اولی است و یا گناهان صغیره است.^۳ اما طبق مبنای شیعه هیچ‌کدام از این توجیها قابل قبول نیست. زیرا به عقیده شیعه وقوع معصیت از انبیا چه بعد

۱. رجوع شود به: قاضی عبدالجبار، المغنی فی ابواب التوحید و العدل، ج ۱۵، ص ۳۰۲.

۲. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۱۲.

۳. تفتازانی، شرح المقاصد، ج ۲، ص ۱۹۴.

از بعثت و چه پیش از آن و چه از روی عمد و چه از روی سهو، چه کبیره و چه صغیره، ممتنع است.^۱

حال می‌گوییم مترجم قرآن می‌باید در ترجمه چنین آیاتی هوشیار باشد و آنها را طوری ترجمه کند که با مقام عصمت پیامبران مغایرت نداشته باشد؛ حداقل میان پُرانتز مسأله را توضیح بدهد. اکنون چند نمونه از این آیات:

وعصی آدم ربه فغوی (طه / ۱۲۱).

لااله الا انت سبحانك انی كنت من الظالمین (انبیاء / ۸۷).

لیغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر (فتح / ۲).

۲. تعریف ایمان

در تعریف ایمان میان فرق اسلامی اختلافاتی وجود دارد. از نظر مرجئه ایمان تنها اعتقاد قلبی و یا حتی تنها شناخت خداست. در نظر آنها عمل تأثیری در ایمان ندارد.^۲ از نظر خوارج ایمان دو جزء دارد: اعتقاد قلبی و عمل کردن به احکام. به عقیده آنها کسی که واجبی را ترک می‌کند و یا حرامی را مرتکب می‌شود کافر است و نمی‌توان به او مؤمن گفت، هر چند که در دل اعتقاد به خدا و شریعت داشته باشد.^۳ البته حشویه و اهل حدیث هم عمل را جزء ایمان می‌دانند ولی مرتکب کبیره را کافر نمی‌گویند. از نظر معتزله کسی که مرتکب گناه کبیره می‌شود نه کافر است نه مؤمن بلکه حد وسط میان این دوست (منزله بین المنزلتین).^۴ در مقابل اینها شیعه و اشاعره از اهل سنت معتقدند که ایمان فقط اعتقاد قلبی است و عمل جزء ایمان نیست ولی شرط نجات انسان است. بنابر این ضمن این که عمل لازم است و اگر نباشد شخص معذب خواهد بود، مرتکب گناه کبیره کافر نیست بلکه فاسق است.^۵

البته بحث در این مقوله فرصت دیگری را طلب می‌کند و در این جا فقط اشاره کردیم تا مقدمه‌ای بر این بحث باشد که در قرآن آیاتی هست که بر حسب ظاهر آنها مرتکب گناه کبیره گاه به کفر منسوب می‌گردد که با مذاق خوارج جور در می‌آید، و نیز آیات دیگری هست که جایگاه ایمان را قلب می‌داند که گروه مرجئه به آنها استدلال می‌کنند. مترجم باید در ترجمه

۱. علامه حلی، کشف المراد، ص ۳۴۹.

۲. اسفرائینی، التبصیر فی الدین، ص ۹۷.

۳. شهرستانی، الملل والنحل، ج ۲، ص ۱۱۵.

۴. بغدادی، الفرق بین الفرق، ص ۱۱۵.

۵. علامه حلی، کشف المراد، ص ۴۲۶. شهید ثانی، حقایق الایمان، ص ۱۳ و ایجی، الموافف، ص ۳۸۹.

این گونه آیات متوجه عقیده قابل قبول باشد و در ترجمه، آن را در نظر بگیرد.
به عنوان نمونه به این آیه توجه کنید:

وَللهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مِنْ اسْتِطَاعِ الْيَه سَبِيلاً وَمَنْ كَفَرَ فَاِنَّ اللّٰهَ غَنِىٌّ عَنِ الْعَالَمِيْنَ
(آل عمران / ۹۷).

در این آیه از تارک حج به عنوان کافر یاد شده است. اگر کلمه «کفر» را در این جا به معنای کفر اصطلاحی بگیریم مطابق با قول خوارج می شود، و لذا یا باید معنای لغوی کفر را در نظر بگیریم و آن را به ترک حج معنی کنیم و یا کفر را به کفر به تشریح حج معنی کنیم که مساوی با انکار نبوت است.^۱

۳. جبر و تفویض و خلق اعمال

آیا بندگان در انجام اعمال خود مجبورند و هر چه انجام می دهند در واقع خدا آن را خواسته است و فعل خداست و به اصطلاح، اعمال را خدا خلق می کند و یا انسان یک فاعل مختار است و هر چه انجام می دهد منتسب به اوست؟ این موضوع معرکه آراء است و بحث های مفصلی در علم کلام دارد. اهل سنت و اشاعره و اهل حدیث معتقد به جبر هستند و می گویند تمام کارهایی که از انسان سر می زند، حتی گناهان، مربوط به خداست و بنده اختیاری از خود ندارد. البته ابوالحسن اشعری بنیان گذار مکتب اشاعره برای کاستن از استبعاد این عقیده قائل به کسب شده است^۲ که در کتب کلامی به طور تفصیل مورد بحث قرار گرفته است. در مقابل این گروه، شیعه و معتزله جبر را قبول ندارند و افعال عباد را منتسب به خود آنها می دانند. البته میان شیعه و معتزله هم تفاوت هایی وجود دارد که یکی از آنها مسئله (بل امر بین الامرین) است.

با توجه به این مقدمه کوتاه، می گوئیم: در قرآن آیاتی وجود دارد که در آنها تمام افعال بندگان و حتی گمراهی آنها هم به خدا نسبت داده شده است، مانند این آیات:

ان هى الّا فتنتك تضل بها من تشاء وتهدى من تشاء (اعراف / ۱۵۵).

فیضل الله من یشاء ویهدى من یشاء وهو العزيز الحكيم (ابراهيم / ۴).

در این آیات و آیات مشابه آنها هدایت و گمراهی مردم مستقیماً به خداوند نسبت داده شده است.

۱. در این باره رجوع شود به: سیری در علوم قرآن، ص ۳۴۲. از این نگارنده.

۲. رجوع شود به: فاضل مقداد، ارشاد الطالبین، ص ۲۶۳.

طبق مبانی کلامی شیعه نمی‌توان این گونه آیات را مطابق با ظاهر آن معنی کرد؛ زیرا اگر چنین باشد کافران و گمراهان تقصیری نخواهند داشت، بلکه باید دید که منظور از (من تشاء) و (من یشاء) در این آیات چیست؟ باید گفت درست است که خداوند گمراه می‌کند، ولی به قرینه آیات دیگر، تنها کافران و فاسقان را گمراه می‌کند؛ یعنی علت اصلی این گمراهی خود آنها هستند و آنها خود زمینه را برای گمراهی فراهم می‌سازند. به این آیات توجه کنید:

يُضِلُّ بِكَثِيرٍ أَوْ يَهْدِي بِكَثِيرٍ أَوْ مَا يَضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ (بقره / ۲۶).

كَذَلِكَ يَضِلُّ اللَّهُ الْكَافِرِينَ (غافر / ۷۴).

فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (صف / ۵).

وَيَضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ (ابراهيم / ۲۷).

بنابر این، و با توجه به این گروه از آیات، و مطابق با مبانی کلامی شیعه لازم است که دو آیه گذشته و مانند آنها به گونه‌ای ترجمه شوند که گمراه ساختن مردم به خداوند نسبت داده نشود. می‌توان با توضیحی در میان دو پرانتز این مشکل را حل کرد.

۴. صفات خبری و تجسیم و تشبیه

در قرآن کریم صفاتی برای خدا اثبات شده است که اگر آنها را به معنای ظاهری خود بگیریم دچار نوعی تجسیم و تشبیه خواهیم شد، مانند اثبات دست و صورت و چشم و نشستن بر کرسی و نظایر آنها، که در اصطلاح کلامی به این گونه صفات، صفات خبری گفته می‌شود، در مقابل صفاتی مانند علم و قدرت و حیات که صفات ذاتی هستند.

اهل حدیث و حشویه و اشاعره و اهل سنت الفاظ این آیات را به ظاهر آنها حمل کرده و برای فرار از محذور تجسیم و تشبیه گفته‌اند: آنها را به خدا نسبت می‌دهیم و از کیفیت آن بی‌خبریم و این همان (بلکفه) است که به معنای «بلاکیف» می‌باشد و در کتب آنها آمده است.^۱ ابوالحسن اشعری استوای بر عرش را به ظاهر خود معنی کرده و متذکر می‌شود که خداوند در عالم بالاست، همان جا که عرش او در آن جا قرار دارد.^۲

این عقیده با اساس توحید اسلامی تناسب ندارد و از نظر اعتقادات شیعی نمی‌توان لوازم جسم و ماده را به خدا نسبت داد. لذا باید در ترجمه این گونه آیات کاملاً هوشیار بود و اگر تعبیر آیه به گونه‌ای است که معادل فارسی آن را می‌توان کنایه از یک معنای درست گرفت،

۱. رجوع شود به: ابن خزیمه، التوحید و اثبات صفات الرب، ص ۵۶ به بعد، و ابن حنبل، السنة، ص ۱۹ به بعد.

۲. اشعری، الابانة عن اصول الديانة، ص ۸۵.

ترجمه آن آیه به معنای ظاهری اشکالی ندارد، مانند: **یدالله فوق ایدیهم (فتح/۱۰)** که ترجمه: «دست خدا بالای دست‌های آنهاست» عیبی ندارد؛ چون این تعبیر در فارسی هم کنایه از قدرت است. ولی اگر چنین معادل فارسی پیدا نشد باید به گونه‌ای ترجمه شود که بد آموز و گمراه کننده نباشد، مانند آیات مربوط به استوای بر عرش که باید آنها را به استیلا و تسلط بر عرش ترجمه کرد.

۵. احباط و موازنه و تکفیر

آیا اعمال نیک و اعمال بد، در یکدیگر تأثیر متقابل دارند؟ یعنی به میزانی که انسان کار بد می‌کند، از کارهای نیک او کاسته می‌شود و بالعکس و یا هر عمل خوب و بدی حساب مخصوص خودش را دارد؟ معتزله شق اول را گرفته‌اند که به آن «احباط و تکفیر» گفته می‌شود. به عقیده آنها انسان وقتی کار بدی می‌کند و مرتکب معصیت می‌شود اعمال نیک او به کلی از بین می‌رود (احباط) و یا به مقدار همان کار بد از اعمال نیک او کاسته می‌شود (موازنه).^۱ ولی شیعه و اشاعره از اهل سنت، احباط و موازنه را قبول ندارند و معتقدند که هر کاری حساب خاص خودش را دارد و تأثیری در کار متقابل نمی‌کند.^۲

در قرآن کریم آیات متعددی وجود دارد که در آنها از احباط سخن به میان آمده و ظاهر در عقیده معتزله است. ولی اگر در مجموع آیاتی که مربوط به حبط عمل است دقت کنیم، خواهیم دید که همه آنها مربوط به کفار و مشرکان است و احباط در باره مشرکان و کافران را شیعه و اشاعره هم قبول دارند، بحث بر سر حبط عمل مسلمانان است. تنها یک آیه در قرآن مجید آمده که در آن سخن از حبط عمل است و در عین حال آیه خطاب به مؤمنان است و آن آیه این است:

یا ایها الذین آمنوا لاترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی ولا تجهروا له بالقول کجهر بعضکم لبعض
ان تحبط اعمالکم وانتم لاتشعرون (حجرات / ۲)

در این آیه بلند کردن صدا در مقابل پیامبر موجب حبط عمل دانسته شده است. مفسران، این آیه را چنین توجیه کرده‌اند که بلند کردن صدا در مقابل پیامبر و درشت گویی با او، اهانت به پیامبر و استخفاف اوست که اگر تکرار شود به مرحله انکار نبوت می‌رسد. و بعضی گفته‌اند

۱. قاضی عبدالجبار، شرح الاصول الخمسة، ص ۶۲۶.

۲. جرجانی، شرح الموافقات، ج ۸، ص ۲۰۹ و تفتازانی، شرح المقاصد، ج ۵، ص ۱۵۱ و علامه حلی، کشف المراد، ص ۴۱۳.

که منظور از حبیط در این جا، از بین رفتن ثواب ملاقات با پیامبر است.^۱ با توجه به مطالبی که گفته شد، لازم است آیات مربوط به حبیط عمل طوری ترجمه شود که به روشنی دلالت کند که مربوط به کفار و مشرکان است.

۶. خلود در جهنم

یکی از مسائل مهم کلامی همین مسأله است. معتزله معتقد است که مرتکبین گناه کبیره در صورتی که بدون توبه از دنیا بروند برای همیشه در جهنم خواهند بود و آنها خلود در عذاب دارند و به خاطر همین عقیده به معتزله «وعیدیه» هم گفته می‌شود. در مقابل آنها شیعه و اشاعره از اهل سنت، بر این باورند که تنها کافران و مشرکان خلود در جهنم دارند و گنهکاران از اهل ایمان اگر هم وارد جهنم شوند، بالاخره امید نجات و عفو برای آنها وجود دارد و خداوند تنها گناه شرک را عفو نمی‌کند.^۲

حال با توجه به این مبنای کلامی، باید در ترجمه آیاتی که به مرتکب کبیره و عده خلود در جهنم داده شده است دقت شود. به عنوان نمونه:

بلی من کسب سیئه واحاطت به خطیئته فأولئك اصحاب النار هم فيها خالدون (بقره / ۸۱). در این آیه در مقابل «سیئه» و «خطیئته» که به معنای معصیت است و عده خلود در جهنم داده شده و مفسران شیعه و اهل سنت با توجه به آن مبنای کلامی که گفته شد، منظور از این دو کلمه را شرک می‌دانند. البته در خود آیه هم قرینه‌ای برای آن وجود دارد و آن، تعبیر «احاطه» است که با کفر و شرک تناسب دارد. در مورد این آیه هر چند که داخل پرانتز باشد لازم است این توضیح داده شود که منظور شرک است.

۷. رؤیت خداوند

اختلاف درباره رؤیت خداوند میان شیعه و معتزله از یک سو، و اشاعره و اهل حدیث و حشویه از سوی دیگر است. شیعه و معتزله با توجه به دلایل عقلی و نقلی که اقامه می‌کنند معتقدند که رؤیت خداوند نه در دنیا امکان دارد و نه در آخرت؛ ولی بقیه عقیده دارند که خداوند را با همین چشم ظاهری در قیامت می‌توان دید. ابوالحسن اشعری می‌گوید: ما معتقدیم که خداوند در آخرت با این چشم‌ها دیده می‌شود و همان گونه که ماه در حالت بدر

۱. برای تفصیل بیشتر درباره احباط و تکفیر، رجوع شود به: سیری در علوم قرآن، ص ۳۴۶، اثر نگارنده.
۲. تفسیر فخر رازی، ج ۳، ص ۱۴۴.

دیده می‌شود، مؤمنان او را خواهند دید.^۱ و نظیر آن را در دو کتاب دیگرش نیز آورده است.^۲ حال می‌گوییم با توجه به باور داشت شیعه در مورد عدم امکان رؤیت و این که ائمه شیعه به شدت امکان رؤیت خداوند را نفی کرده‌اند،^۳ می‌باید در ترجمه آیاتی که به ظاهر به رؤیت خداوند قابل ترجمه است، دقت کافی به عمل آید و به گونه‌ای ترجمه شود که از مبنای اعتقادی شیعه خارج نگردد، مانند این آیات:

وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة (قیامت / ۲۲-۲۳).

الذین یظنون انهم ملاقوا ربهم (بقره / ۴۶).



این بود نمونه‌هایی از مواردی که میان فریق اسلامی اختلاف عقیدتی وجود دارد. و چون آیات قرآنی را هر کسی مطابق با عقیده خود تفسیر و توجیه کرده است، در ترجمه قرآن به زبان‌های دیگر، لازم است که مبنای کلامی شیعه و باورداشت‌های مسلم‌اهل بیت مورد توجه و دقت قرار گیرد.



۱. الابانة عن اصول الديانة، ص ۲.
 ۲. الملح، ص ۶۱، و مقالات الاسلاميين، ج ۲، ص ۳۲۲.
 ۳. در این باره رجوع شود به: اصول کافی، ج ۱، باب ابطال الرؤية، و توحيد صدوق، ص ۱۲۱.